

امروز فقط اتحاد

میثاق با مردم

سه‌شنبه اول بهمن ۱۳۸۱

هم میهنان عزیزم،

حدود بیست و پنج سال پیش از این، ایران ما دستخوش بحرانی عمیق شد: این درست در زمانی بود که به عقیده بسیاری از ناظران سیاسی، کشور ما بیش از همیشه نیازمند و آماده برای توسعه سیاسی شده بود. آنهایی که خواستار آزادی و مشارکت سیاسی و دستیابی به حقوقی بودند که در قانون اساسی ایران برای اعمال حاکمیت به آنان تعلق داشت، بسیار به پیروزی نزدیک شده بودند. اما ناگهان، این جنبش آزادیخواهانه، بازیچه دست گروهی از ملایان عوام‌فریب به رهبری خمینی قرار گرفت که سال‌های سال منتظر فرصت بودند تا باورهای دینی مردمان را دستاویزی برای سوءاستفاده از احساسات و ناخشنودی توده‌ها از برخی از امور قرار دهند. آنان با دامن زدن به آتش تعصبات مذهبی، جنبش اعتراضی قشرهایی از مردم که برای دستیابی به آزادی‌ها و حقوق سیاسی و فراهم کردن زمینه‌های مشارکت مردمی بیشتر در اداره کشور بودند را، به شورش عمومی برضد نظام پادشاهی مشروطه ایران تبدیل کردند. مساجد و انجمن‌های مذهبی، به تحریک همین گروه از ملایان سلطه‌جو، به مراکزی در جهت دامن زدن به تعصبات و گستراندن ناآرامی‌ها بدل شدند. کار تظاهرات و اقدامات خشونت‌آمیز چندان گسترش یافت که آشوب‌طلبان تحریک شده حتی از آتش زدن سینماها و سوزاندن مردم بیگناه نیز خودداری نکردند. نظم و امنیت عمومی کشور چنان به خطر افتاده بود که نیروهای انتظامی عادی قادر به مهار کردن اوضاع نبودند. ناگزیر واحدهایی از ارتش و نیروهای دفاعی برای حفظ امنیت و کمک به کارکرد عادی دستگاه‌های اداری به میدان آمدند. دنیای متمدن نگران اوضاع ایران بود. ناظران بین‌المللی، اعم از خبرنگاران و تحلیل‌گران و سیاستمداران، پیاپی به کشور ما گسیل می‌شدند. برخی از مهمترین این افراد به دیدن پدرم می‌رفتند، که در آن روزهای سخت و بحرانی به شدت دلمشغول آینده ایران و تلاش برای حفظ قانون اساسی و دستاوردهای مشروطیت ایران بود. در طی این دیدارها این نیت خود را، به صراحت یا به ایما و اشاره، پنهان نمی‌کردند که خاموش کردن شورش‌ها نیازمند اعمال قدرت و استفاده قاطع از نیروی قهر‌آمیز است. همین‌گونه القات، از سوی برخی از مقامات داخلی کشور نیز عنوان می‌شد. اما، به شهادت همه کسانی که خاطرات آن روزهای خود را بعدها نوشتند و منتشر کردند، پدرم در برابر همه این‌گونه وسوسه‌ها پیوسته تکرار کرده بود که در برابر اعتراض عمومی مردم دستور کشتار عمومی نخواهد داد و خواست عمومی ملت را با زور اسلحه پاسخ

نخواهد گفت. او، به جای این گونه اقدامات سرکوبگرانه دامنه دار، در نطقی رادیویی خطاب به مردم گفت: "من صدای انقلاب شما را شنیدم". او از نخبگان سیاسی کشور خواست که با وی به گفت و گو بنشینند تا راهی برای خروج از بحران پیدا شود، چندان که ادامه شورش ها و اعتصاب ها کشور را به هرج و مرج بیشتر نکشاند و زمینه را برای سوء استفاده هرچه بیشتر آشوبگران تحریک شده و به قدرت رسیدن ارتجاع مذهبی فراهم نسازد. ولی افسوس که آن ندای مسالمت جویی و دعوت به مصالحه با مردم، در امواج توفنده تعصباتی که ملایان با استفاده از باورهای ساده دلانه توده های مردم برانگیخته بودند، به جایی نرسید و پدرم بر آن شد تا تصمیم گیری نهایی در آن بحران عمومی را به مردم ایران، و داوری قطعی درباره حقانیت اقدامات خود را به تاریخ واگذار کند. او کشوری را که برای آباد کردن اش زحمات بسیار کشیده بود، با رنج و اندوه فراوان، ترک گفت. بدین سان راه ورود مسالمت آمیز خمینی به ایران هموار گردید.

در آن ایام سخت و بحرانی، من جوانی بودم که، مانند بسیاری دیگر از جوانان میهن، برای ادامه و تکمیل تحصیلاتم در خارج از کشور به سر می بردم. من، با مشاهده آن اوضاع و واکنش سرنوشت ساز پدرم، از همان روزها با خود عهد کردم که در روی آوردن به ملت و گفتگوی مداوم با شما مردم لحظه ای درنگ نکنم و بکوشم تا با گستراندن آگاهی و رسیدن به همدلی با هم میهنانم، زمینه ای استوار برای نوزایشی دیگر در ایران فراهم گردد. ملت بزرگ و فرهنگساز ایران، که در گرویدن به مدنیت جدید، و پایه گذاری دولتی نوین، در جریان انقلاب مشروطیت و سال های پس از آن، پیشگام بسیاری دیگر از ملت ها، بویژه در بین ملل مسلمان، بود در مقامی بود که به حق می توانست با درس گرفتن از حکومت ملایان، با اعتقادی راسخ تر به دموکراسی، و دلبستگی و پذیرش بیشتر برای اخذ تمدن جدید، ققنوس وار از خاکستر وجود شهدایی که در راه آزادی اش سوختند و پری شدند، دوباره سر برکشد، و ایران عزیز ما را از سیطره ارتجاع مذهبی و هرگونه استبداد، یک بار برای همیشه برهاند، و جای شایسته خویش را در خانواده ملل متمدن در جهان امروز دوباره باز یابد.

من به آن عهدی که در آن روزهای تاریک با خود بسته بودم، در تمامی این سال های پرمشقت و رنج برای مردم کشورم، تا به امروز وفادار مانده ام: کوشش برای تماس با نخبگان و فعالان فکری و سیاسی ایران، از داخل و خارج کشور، بویژه کوشش برای تماس و گفت و گو با جوانان، که امیدهای آینده ایران هستند، در همه این سال های پرمخاطره، لحظه ای از برنامه زندگی من جدا نبوده است. من، در طی این کوشش ها، روز به روز بیشتر دریافته ام که ملت بزرگ ایران، بویژه زنان و مردان جوان اش که بخش اعظم جمعیت کشور را تشکیل می دهند، تا چه حد دلبسته آزادی و دموکراسی، و پیشرفت و اعتلای میهن خود هستند. آنان تنفرشان از ارتجاع مذهبی و استبداد دینی فعلی، و علاقمندی شان به پیوستن به قافله با شکوه تمدن جدید و قرار گرفتن در صف ملت های پیشرو و مترقی جهان عمیق و ریشه دار است.

هم میهنان عزیزم،

گذشته ای که اکنون مورد بحث ماست، گذشته دور، در لابلای کتابها، نیست؛ گذشته ای است که یاد آن هنوز از خاطره ها محو نشده است؛ همگی آن را دیده و شخصا تجربه اش کرده ایم. این تجربه عینی و ملموس به ما چه می گوید؟ می گوید گروهی که در سراسر تاریخ ایران همواره منتظر فرصت بودند تا مگر به قدرت سیاسی دست یابند، در ۱۳۵۷ این فرصت را یافتند که خواست عمومی مردم برای رسیدن به آزادی های بیشتر را، با استفاده از باورهای مذهبی توده ها، به نفع خود مصادره کنند. آنان می خواستند در مقامی قرار گیرند که بتوانند به مقاصد شوم خود در ضدیت آشکار با آزادی عمل و رهایی انسان در قالب تمدن دموکراتیک جدید جامعه عمل بپوشانند. آنان با سوار شدن بر امواج خروشان آزادیخواهی مردم، مقدمات سلطه ارتجاع و استبداد مذهبی خویش را از همان نخستین ساعات پیروزی خود با شدت و حدت از هر جهت فراهم کردند: با اعدام ناجوانمردانه افسران و فرماندهانی که جز عمل به وظیفه خویش در برقراری نظم و امنیت عمومی گناهی نداشتند، و در دعوی دولت و نیروهای انقلابی بی طرفی اختیار کرده بودند، با دستگیری و به زندان انداختن و کشتن بدون محاکمه افراد خدمتگزار در نظام گذشته، هجوم همه جانبه این گروه به آزادی های مردم آغاز گردید.

زنان ایران، از یک سو، و نیروهای آزادیخواه غیرمذهبی کشور از سوی دیگر، در معرض نخستین امواج تهدید و خفقان قرار گرفتند: گروه های بسیج شده سرکوبگر از یک سو زنان آزاده ایران را از فضای عمومی کشور راندند، و از سوی دیگر، صحن دانشگاه ها و دیگر سنگرهای جامعه مدنی را، که تا آن زمان خطوط مقدم جبهه آزادی خواهی و دفاع از حقوق اساسی مردم به شمار می رفتند، از دست نیروهای غیرمذهبی خارج ساختند. قبضه انحصاری کردن رادیو و تلویزیون و اقدام به مصادره تدریجی مطبوعات، همراه با تشدید فضای رعب و وحشت در کوچه و خیابان، همه از زمره اقدامات سرکوبگرانه ای بود که فضای سیاسی کشور را برای گذراندن یک به اصطلاح "همه پرسی" قلبی، که در واقع نوعی تعیین تکلیف برای مردم با یک فتوای مذهبی بود، آماده می کرد. بدین سان، ملایان سلطه جو موفق شدند، در ۱۲ فروردین ماه ۱۳۵۸، نظامی را با عنوان "جمهوری اسلامی" از صحنه مردم بگذرانند که هیچ کس از مفهوم درست آن تا آن روز اطلاعی نداشت. بنای کار بر آن بود که قانون اساسی این نظام، بعدها، بدون اطلاع مردم و بدون توجه به اعتراض ها و تحریم های احزاب و انجمن های جامعه مدنی، در مجلسی فرمایشی به تصویب برسد. این قانونی بود که در اصول آن حق حاکمیت مردمی و قانون گذاری بر اساس خواست های جمهور مردم، رسماً از ملت سلب گردید و به نظر گروه معدودی از ملایان موکول شد که در طول تاریخ جدید کشور ما جز قشریگری و مخالفت با مظاهر تمدن جدید هنر دیگری از خود نشان نداده بودند.

دنباله این داستان غم انگیز را خود بهتر از من می دانید: به موازات ادامه سرکوب ها و تشدید خفقان در داخل، همسایه ما عراق، مبارزه طلبی ها و شعارهای سلطه جویانه ملایان در صحنه سیاسی منطقه را بهانه ای برای حمله نظامی به ایران قرار داد. جنگی آغاز شد که به مدت هشت سال ادامه یافت. صدها هزار تن کشته و زخمی و معلول، و ویرانی بخش های مهمی از کشور آباد ما حاصل این جنگ خانمانسوز بود. حکومت ملایان، سرانجام، نه در شرایطی که عراق و متحدان منطقه ای اش حاضر به پرداخت غرامتی سنگین به ایران بودند، بلکه در موقعیتی که قبول آتش بس در آن به اعتراف خود رهبران معادل سرکشیدن جام زهر بود، به آن پایان داد. تا امروز، این حکومت موفق نشده است حتی همگی اسرای ما

را به میهن بازگرداند، یا دیناری غرامت از متجاوزان بگیرد.

اقتصاد کشور، به دلیل اخراج اغلب متخصصان و کارگزاران تحصیل کرده پیشین از دستگاه دولت، و سلب مسئولیت و اختیار از دانایان و کارشناسان، و سپردن کارها به دست افراد نا وارد، رو به خرابی نهاد. انحطاط اقتصادی و کاهش ارزش پول ملی در عرض چند سال به جایی رسید که امروزه یک دلار آمریکایی چیزی معادل هشت هزار ریال است. تفاوت این قیمت گزاف با آنچه در نظام قبلی معمول بود، از یک سو ثروت بی کرانی برای کسانی ایجاد کرد که در جامه روحانی و با شعار پرداختن به کار آخرت وسایل سلطه جویی و قدرت دنیوی را برای خود فراهم کرده بودند، و از سوی دیگر، مایه بدبختی و فقر روزافزون طبقات مزدبگیر و زحمتکش کشور شد که قدرت خرید خود را روز به روز بیشتر از دست می دادند. حاصل ثروت اندوزی ملایان و اعوان و انصارشان و تشدید فقر عمومی به شکاف طبقاتی وحشتناکی انجامیده که در کمتر دوره ای از دوره های تاریخ ایران سابقه داشته است. همین وضع نابسامان اقتصادی ست که، همراه با نا امنی اجتماعی و نبود امنیت قضایی، چشم انداز هر گونه آینده ای را به روی جوانان کشور بسته است. و نا امیدی از آینده ایران است که گروه گروه از همین جوانان تحصیل کرده و دیگر قشرهای مردم را وادار به گریختن از ایران و پناهجویی در کشورهای دیگر کرده است.

رسمیت یافتن استبداد مذهبی در لباس قانون، عرصه تفکر و بیان اندیشه را در همه سطوح خلاقیت فکری و آگاهی رسانی برملت ما تنگ کرده است. حیات اجتماعی ایرانیان زیر سیطره فرهنگ یک صدایی عقب مانده ای قرار گرفته است که فقط باز تولید کننده گذشته و سنت های برافتاده است. گذشته از انواع رسانه های رادیویی و تلویزیونی، که زیر سلطه سیاسی انحصاری ملایان به زائده ای از تبلیغات منبری و نوحه خوانی و سینه زنی و ترویج فرهنگ عزا و مصیبت تبدیل شده اند، از مطبوعات مستقل و آزاد کمتر نشانه ای در کشور به چشم می خورد. آزادی بیان و انتقاد نه تنها برای نویسندگان و روزنامه نگاران که حتی برای نمایندگان مجلس و وکلای مدافع، معادل خطر کردن و پذیرش جریمه، حبس، شکنجه و حتی اعدام است. و این در حالی است که عوامل سرسپرده حکومت ملایان در عرصه مطبوعات و رسانه های عمومی، که به خرج مردم اداره می شوند، از هیچ گونه ناسزاگویی و تهمت و افترا زدن به دیگران و هتک حرمت و حیثیت فردی و اجتماعی شهروندان ابایی ندارند. اینان دست شان برای ترور فکری و شخصیتی کسانی که وجودشان را مخل و مانع خودسری های حکومت و عوامل اش می پندارند، به حد کافی باز است.

همه دستگاه آموزشی و فرهنگی کشور، در قبضه تسلط انحصاری ملایانی قرار گرفته است که مبشران جهل و خرافه و تاریک اندیشی اند. همین گونه جهل گستری و خرافه آموزی ها با همه توان و به مدد استفاده انحصاری از رسانه های عمومی جدید بر فضای اجتماعی کشور و بر ذهنیت توده های ساده دل مردم چیره شده است. چندان که افراد متعصب و تحریک شده به ابتکار خود دست به قصاص و اجرای به اصطلاح احکام شریعت می زنند. آنان کشتن آدمیزاد را از کشتن جانوران آسان تر می بینند و از ریختن خون هموطنان خویش، که جز گرفتار بودن به فقر و نیازمندی گناه دیگری نداشته اند، آشکارا در برابر دوربین های تلویزیونی به خود می بالند. این حد از تعصب و خرافه پرستی و تاریک اندیشی، که حکومت با همه وسائل و توان خویش دست اندرکار دامن زدن به آن

است، به سرچشمه ذهنی نوع تازه‌ای از تروریسم و توسل به خشونت برای پیشبرد مقاصد سیاسی در داخل و خارج کشور تبدیل شده است. بدین سان، شرایط بسیار خطرناکی در رویارویی با تمدن جهانشمول غربی فراهم گردیده که سرانجام ممکن است کشور عزیز ما را در معرض حوادث غیرقابل پیش بینی و پرمخاطره از ناحیه قدرت‌هایی قرار دهد که امنیت ملی خویش را از سوی تروریسم سلطه جوی مذهبی به شدت در خطر می بینند.

دادگستری که در نظام گذشته برای تدوین قوانین مترقی و تحکیم پایه های استقلال آن زحمات فراوان کشیده شده بود، اکنون به دستگاه ستمگری و زورگویی و خودسری عواملی از ملایان سلطه جو تبدیل شده است. این گروه برجان و مال نه تنها مردم عادی، بل حتی آندسته از کارگزاران دولتی و هیئت حاکمه که در دفاع از حقوق مردم کمترین جرأتی از خود نشان دهند، حاکم است. به اصطلاح قاضیان این دستگاه، خود را مجاز می بینند که به کمک اداره سرکوبگر ویژه ای که مستقل از نظارت قوای اجرایی و قانون گذاری کشور برای خود برپا کرده اند، هر کسی را که اراده کنند به زندان بیندازند و در برابر کوچکترین ابراز عقیده مخالفی احکام حبس های دراز مدت و حتی اعدام صادر کنند. رئیس قوه قضائیه رسماً اعلام می کند که به اصطلاح "مردم سالاری دینی" با دموکراسی غربی در تضاد است، و بدین سان، همه حقوق و آزادی های شهروندی را رسماً انکار می کند. چنین است که امنیت از فضای عمومی کشور رخت بر بسته و هیچ کس برجان و مال خود ایمن نیست. نتیجه شوم این ناامنی عمومی در از بین رفتن امنیت شغلی و سرمایه گذاری روز به روز بیشتر آشکار می شود، چندان که حتی مال اندوزان خود نظام، که به برکت غارتگری و دست اندازی به خزانه عمومی به ثروت ها و سرمایه های نقدی بی سابقه ای دست یافته اند، نیز جرات نمی کنند برای سرمایه گذاری به معنای واقعی کلمه گامی بردارند. سرمایه های داخلی از کشور می گریزند؛ به ثبت رسیدن حدود سه هزار شرکت ایرانی در مناطق امارات و کشورهای ساحلی خلیج فارس خود نشانه ای آشکار از ناامنی اقتصادی در درون کشور و منحصر شدن عملکرد بخش اقتصادی به فعالیت های دلالی و واسطه گری است. این فعالیت ها کوچکترین نتیجه ای در ایجاد اشتغال به بار نیاورده است. تورم خانمانسوز همراه با بالابودن میزان بیکاری، که آمارهای رسمی نظام فعلی حدود آن را گاه تا مرز ۲۰ درصد اعتراف می کند، حاصل همین اوضاع نابسامان است. بگذریم از سرمایه گذاری های خارجی که بعلت همین ناامنی و هرج و مرج حقوقی و قضایی، جز در زمینه های معدنی بویژه نفت و گاز، آن هم در مناطق و مواردی که نسبت به کل اقتصاد ملی ما و کل کشور جنبه منفرد و حاشیه ای دارند و امکان حفظ منافع خارجیان را از خطر دست اندازی عوامل خودسر داخلی تا حدودی تامین می کنند، تا امروز پیشرفتی نداشته است.

انحطاط اقتصادی و تشدید غارتگری و مال اندوزی ملایان و عوامل دست آموز آنان در بازار از یک سو، و بیکاری و فقر و درماندگی انبوه توده های محروم مردمان مزدبگیر و زحمتکش از سوی دیگر، به چنان حدی از ترویج فساد و تباهی اخلاقی در کشور ما انجامیده که هر ناظر بیطرفی را به شگفتی و حیرت می افکند. اعتیاد به انواع مواد مخدر و الکل، و تن فروشی زنان و دختران و حتی مردان، به پدیده ای عادی تبدیل شده، و تعداد کودکان بی سرپرست معروف به خیابانی به صدها هزار تن رسیده است. رشوه خواری و فساد اداری به درجه ای است که تحقق یافتن کمترکاری از طریق دستگاه اداری بدون

توسل به آن قابل تصورات است.

در چنین هنگامه ای از فقر، بیکاری، تورم و درماندگی اقتصادی، که انبوه توده های محروم کشور ما برای تامین معاش و تن درندادن به فساد و تباهی اخلاقی به هر دری می زنند و آماده پذیرش هر مشقتی هستند، همه توان جمهوری اسلامی در عرصه به اصطلاح سیاست خارجی اش، به تعبیری که در مقدمه قانون اساسی اش با عنوان "تعمیم حکومت الله بر سراسر جهان" آمده، صرف ایجاد تعارض ها و دشمنی های مصنوعی با خارجیان، بویژه با آمریکا و اسرائیل، دخالت نابجا در امور منطقه و حمایت از گروه های تروریستی از یک سو، و باج دادن به برخی دیگر از قدرت های بیگانه برای حفظ خود از سوی دیگر، می شود. نتیجه این سیاست تا امروز برباد رفتن منافع ملی ایران در شمال و جنوب و شرق و غرب کشور بوده است. از همه مهمتر این است که یک چنین سیاست صادر کننده تروریزم و خشونت میهن ما را در معرض مخاطراتی قرار داده است که نتایج بعدی اش، چنانکه گفتم، ممکن است برای ایران بسیار سهمگین باشد.

و سرانجام این که، ستمگری، فسادگستری، زورگویی، فتنه انگیزی و تروریزم پروری این نظام موسوم به جمهوری "اسلامی" نه فقط آبرویی برای ملت و کشور ما باقی نگذاشته و ارج و منزلت تاریخی ایرانیان در انظار جهانیان را برباد داده است، بلکه بیش از همه به دین مردم ما که اکثریتشان مسلمان اند صدمه های جبران ناپذیر وارد کرده است. توده های محروم ما، و نیز خارجیان، این همه بیداد و زورگویی را که نتیجه کردار مشتکی افراد بی وجدان است، از آنجا که با عنوان اعمال و اقدامات جمهوری "اسلامی" انجام می گیرد به پای اسلام می گذارند. آنان تصور می کنند که دینداری، بویژه دیانت اسلام، در ذات خود چنین است و با انسان و انسانیت دشمنی دارد. در حالی که حقیقت غیر از این هاست: قلمرو دین و باورهای ماورایی، من جمله در دیانت اسلام، همواره قلمرو تاسی به حقیقت لایزال و توسل به معنویت بوده است. اسلام و معتقدات اصیل روحانی اش هیچ وجه مشترکی با اعمال این گروه از ملایان سوجدو ندارد. بدین سان روشن است که دفاع از "سکولاریته" به معنای جدائی دین و دولت به هیچ وجه به معنای دین ستیزی یا دفاع از بی دینی نیست.

اینهاست شمه ای از نتایج شوم تحقق یافتن "پروژه" دیرین "ملا سلطانی" در کشور ما که در انقلاب مشروطیت با عنوان "مشروع" در مقابل "مشروطه" سربرآورد ولی شکست خورد، در حالی که در ۱۳۵۷ فرصتی یافت که با مصادره خواست های عدالت خواهانه مردم به قدرت سیاسی برسد. واقعیت هراس انگیز ۲۴ سال حکومت این "مشروع طلبی"، که مدعی بودند جهان را پر از عدل و داد و آبادانی خواهد کرد، و بلایی که از این رهگذر بر سر ملت ما آمده است، اکنون آشکارا در برابر چشمان ماست و شاهد صادقی است بر شکست فاجعه بار حکومت دینی.

هم میهنان عزیزم،

اگر، در ۱۳۵۷، ملت ما افسونزده و وعده های ملایان شد، و به امید رسیدن به رفاه و سعادت و عدالت به آنان

کمک کرد تا برمسند قدرت بنشینند، امروز دیگر، به برکت امتحانی که حکومت دینی در آزمایشگاه تاریخ، در مدتی نزدیک به یک ربع قرن پس داده است، برکسی پوشیده نیست که ادعای بنیان گذاری حکومت و دولت برمبنای شریعت و باورهای دینی مردمان تصویری گزاف و باطل است. مردمی که در ۱۳۵۷ شعار "جمهوری اسلامی" سر می دادند اکنون به خوبی روشن شده اند که "جمهوری اسلامی" نه جمهوری است، و نه اسلامی در معنای درست این کلمات. "جمهوری اسلامی" مظهر عینی نفی "جمهوریت" و "اسلام" هر دو است، چرا که اصول و مبانی هیچ یک از این دو مقوله در قالب ضد بشری و ضد اسلامی آن نمی گنجد. به همین دلیل، بسیاری از توهماتی که در طول تاریخ، بویژه تاریخ یکصد ساله اخیر کشور ما، موجب سردرگمی و کژاندیشی نیروهای سیاسی کشور بود و سبب می شد تا آنان فریب دکان داران دین و ایدئولوگ های هوادار عقایدی مشابه با توهمات آنان را بخورند دیگر مبنای عینی و واقعی خود را از دست داده اند. به جای آنها، ملت عزیز ایران، به درجه ای از آگاهی در باب تفاوت نقش دین و باورهای دینی از یک سو، و نقش دولت از سوی دیگر در جامعه دست یافته است که برای پایه گذاری آینده دموکراسی در ایران بسیار ارزشمند است: مردم ما با همه وجود خود دریافته اند که دین و باورهای دینی از مقوله وجدان اخلاقی شخصی مردمان است، و کشورداری مقوله ای است مربوط به امر اجتماعی و مصلحت عمومی. مردم ما دریافته اند که دین باید از دولت جدا، و نظام سیاسی بر اساس حاکمیت مردمی و آرای ملت باشد. مقوله شخصی و قلبی دین، امری اجباری نیست بلکه پدیده ای ایمانی و اعتقادی است. از این رو، مردمان در باورهای دینی خود آزاد و مختار هستند. هیچ باوردینی را نمی توان، به زور حکومت و به پشتوانه رسمیت بخشیدن قانونی، بر باورهای دیگر برتری داد. من بعنوان یک شهروند معتقدم که همه مذاهب یکسان معتبرند. اما این را نیز می دانم که تحقق بخشیدن به اینگونه اصول نیازمند وفاق تدوین کنندگان قانون اساسی آینده کشور است که باید تدبیری بیندیشند تا همه مذاهب و باورهای دینی از احترامی برابر برخوردار باشند، و هر گونه استفاده ابزاری از دین در خدمت مقاصد سیاسی برای همیشه در جامعه ما موقوف گردد. اعتقاد شخصی من اینست که در جامعه دموکراتیک آینده ایران دیگر نباید کسی در معرض فتواهائی باشد که پیروان خمینی امثال آجاری ها را به مرگ محکوم کنند.

ولی، تغییرهای بنیادی در تلقی همه ما مردم از امر سیاست تنها به لزوم جدایی دین از دولت ختم نمی شود، بلکه کل نگرش ما به امر دولت و وظایف آن در ارتباط با ملت است که بر اثر تجربه سنگین اما آموزنده حکومت دینی در ۲۴ سال گذشته، به طور اخص، و تجارب سیاسی انقلاب مشروطیت تا امروز به طور اعم، خوشبختانه به کلی دگرگون گردیده است. مبارزه امروزی ما مردم ایران با استبداد مذهبی حاکم برای آن نیست که این استبداد سرنگون شود ولی جای خود را به نظامی بسپرد که دوباره به گونه ای دیگر باز تولید کننده سنت های استبدادی در گذشته های دور باشد. باور من اینست که نظام آینده ایران، چه در شکل جمهوری، چه در شکل پادشاهی مشروطه، در قالب اصولی شکل بگیرد که برای حاکمیت سیاسی در جامعه خاستگاهی جز مردم و رای آزادانه مردم نشناسد: در چنین نظامی، حاکمیت، بی قید و شرط، تنها از آن مردم خواهد بود، و کار حکومت به دست هیئت وزیرانی سپرده خواهد شد که مورد تایید مردم اند و در برابر آنان مسئول. تفکیک قوا و تامین استقلال کامل قوه قضائیه از ارکان اینگونه نظام دولتی است که اگر در قالب پادشاهی مشروطه باشد، پادشاه در آن مقامی است کاملاً غیرمسئول و غیرمجاز به دخالت در امر حکومت، و تنها مظهر وحدت ملی و تداوم بخش هویت تاریخی و نماد یگانگی مردم در دفاع از استقلال و تمامیت ارضی کشور خویش. این پادشاهی، از آنجا که مانند بدیل دیگر، یعنی جمهوری، در رقابتی آزاد در یک همه پرسی نظارت شده از سوی مراجع داخلی و بین المللی به رای مردم ایران تعیین خواهد شد، مشروعیت خود

رابه دموکراتیک ترین شیوه از ملت خواهد گرفت. برای آن که همین مشروعیت مردمی در تداوم بعدی زیر سایه مکانیزم موروثی بودن قرار نگیرد، می توان از هم اکنون تدابیری اندیشید که لزوم مشروعیت مردمی برای پادشاهان آینده در قانون اساسی ایران به صورتی نهادینه شود که نماد پادشاهی مشروطه هیچ گاه خود را از تجدید حمایت مردمی بی نیاز نبیند.

به همین قیاس، تلقی ما از حکومت و ارکان و وظایف اساسی آن، حتی در قالب جمهوریت، نیز باید یکسره دگرگون شود و به صورتی در آید که شایسته ملتی آزاد، حاکم بر سرنوشت خویش، آماده برای پذیرش کامل تجدد و تمدن صنعتی و علمی، و مستعد هرگونه مشارکت و مسئولیت پذیری در همه سطوح اداره کشور باشد. کار حکومت این نیست که فقط به تمرکز سیاسی هرچه بیشتر و تراکم قدرت هر چه افزون تر در مرکز و راس هرم قدرت دولتی بیندیشد. مشارکت واقعی مردم، چه در امر سیاست، چه در کار تولید و اقتصاد، هنگامی به حد کمال خود نزدیک می شود که نظام سیاسی، در معنای کامل کلمه، تجسم واقعی وحدت در کثرت باشد، و احترام به گوناگونی های قومی و منطقه ای کشور بزرگ ما را، در قالب یک ایران واحد دموکراتیک، سرلوحه اقدامات حکومتی خود قرار دهد. از این رو، توجه اساسی به نقش انجمن های ایالتی و ولایتی، که از موارد مهم ولی مسکوت مانده مشروطیت ایران در گذشته بود، و احیای درست آنها در قانون اساسی آینده ایران، می بایست از ارکان اساسی امر حکومت در آینده شمرده شود. بویژه که یک اقتصاد ملی به معنای واقعی کلمه تنها هنگامی به شکوفایی تحقق خواهد یافت که اختیارات محلی این انجمن ها در گردش امور منطقه ای، اختیاراتی قانونی و نهادینه شده باشد و همه ایالات و ولایات کشور بتوانند در قالب بودجه عمرانی از درآمدهای ملی بهره مند شوند و منابع لازم برای توسعه هماهنگ اجتماعی و اقتصادی خود را به گونه ای که خود به تصمیم نهادهای محلی خویش لازم می دانند به مصرف برسانند. توسعه فرهنگی مناطق گوناگون کشور که هر یک زیستگاه اقوام و مهد پرورش زبانهای محلی و میراث دار فرهنگهای قومی اند نیز از مواردی است که، به عقیده من، باید در سرلوحه اقدامات دولت ها در آینده قرار گیرد. درست است که زبان فارسی از ارکان وحدت و هویت ملی ما بعنوان یک کشور واحد است، اما هیچ چیز نباید مانع از آن باشد که همه اقوام و ساکنان مناطق متفاوت کشور واحد ما ایران بتوانند به زبان های محلی خود نیز بخوانند و بنویسند و یا در قالب همان زبان ها به خلاقیت های هنری و فرهنگی بپردازند، زیرا از این راه بر اعتلای فرهنگ ملی و غنا و پرباری آن نیز افزوده خواهد شد.

سرانجام اینکه ایران آینده جزئی از بشریت مترقی و عضوی از خانواده ملل متحد است. روزگار شومی که ملایان متعصب با ترویج ایدئولوژی قهر و خشونت و کمک به تروریسم بین المللی نام بلند ایران و ایرانی را در اذهان جهانیان خوار و خفیف کرده اند باید همراه با نظام خشونت پرور و تجدد ستیزشان برای همیشه برافتد. ما مشتاق برقراری روابط دوستانه با همه کشورهای جهان هستیم و آماده کمک به مراجع بین المللی برای مقابله با هر گونه اقدام تروریستی مخالف صلح و امنیت جهان. و اینهاست شمه ای از درسهای که ما ایرانیان باید در یک نگرش درست به آینده از بحران های گذشته کشور خویش بگیریم. من در مقطع کنونی تاریخ ایران رسالتی جز این برای خود نمی شناسم که مبشر همین بینش برای هم وطنانم باشم، نه شیفته دستیابی به قدرت به هر قیمت و با دروغ گفتن به خود و مردم. اما این درسها تا زمانی که در قالب یک اتحاد ملی برای مبارزه در جهت سقوط نظام جمهوری اسلامی و فراهم کردن زمینه یک همه پرسی آزادانه با نظارت

داخلی و بین‌المللی به منظور انتخاب نوع نظام آینده ایران به رای مردم، و تدوین قانون اساسی آینده کشور بر اساس اصولی که گفته شد برای سپردن کار حکومت به نمایندگان مردم و دولت منتخب آنان به صورت یک "پروژه سیاسی" با همکاری همه گروه‌های سیاسی شکل نگیرد، از قوه به فعل در نخواهد آمد. برای تحقق بخشیدن به چنین "پروژه‌ای" تغییری بنیادین در نحوه نگرش سیاسی ما مردم ضروری است. تنها با چنین نگرش نوینی است که ملت ما می‌تواند و باید به آوردگاه مدرنیته گام بگذارد. و ورود به مدرنیته نیز هرگز به معنای مصالحه بر سر ارزشهای اصیل فرهنگی و هویت ملی ما نیست. ما باید با آگاهی درست به تاریخ و هویت فرهنگی و ملی خویش، با عزمی راسخ به تمدن جدید روی آوریم و متحدان واقعی خویش را در بین جوامعی که قافله سالار همین تمدن اند بجوئیم، نه در بین بادیه نشینان واپس مانده‌ای که هنری جز تشویق مردمان به خودکشی در مخالفت با بنیادهای تمدن امروزی ندارند، و برای جان آدمی و حیثیت موجود بشری احترامی قائل نیستند. تنها از این راه است که خواهیم توانست در بازسازی آینده کشور تجربه‌ای کاملاً ایرانی ولی همگام با جهان پیشرفته را پی‌ریزی کنیم.

هم‌میهنان عزیزم،

دورانی که در آن نادری شمشیر بدست یا پیشوائی فره‌مند همچون یک ناجی رهایی‌بخش از پس پرده غیب برون آید و کشور را نجات دهد، دیگر بسر رسیده‌است. ایرانیان دیگر نیازی ندارند که در انتظار چنین ناجیانی بنشینند. نادر نجات‌بخش کشور همانا مردم ایران و شمشیر بران و راهگشای نادری همانا عزم و اراده ملی ماست. با اعتقاد به همین اصل است که من می‌گویم، اتحاد ملی همه نیروهای مترقی و آزادیخواه، راه نجات ملت و کشور ماست. بویژه که اکنون، علاوه بر شرایط داخلی، شرایط جهانی نیز به سود آزادیخواهان و برضد خودکامگان دینی چرخیده‌است و نظام استبداد دینی می‌رود تا حامیان خود را در بین قدرت‌های جهانی نیز از دست بدهد. اگر شما مردم حرکتی یکپارچه در حمایت از فریاد آزادیخواهی از خود نشان ندهید، اگر دانشجویان و زنان و مردان جوان و مبارز خود را تنها بگذارید و فقط تماشاچی مبارزات آنان باشید یقین بدانید که کشور ما فرصتی گران‌بها را از دست خواهد داد: در غیاب یک حرکت آزادیخواهانه در مقیاس ملی، جهانیان چاره‌ای نخواهند داشت که دوباره به همین نظام سراپا فساد و ستمگری رو آورند و با سران همین حکومت ضد ملی به مصالحه بنشینند تا به مقاصد سیاسی خود برسند. اگر چنین شود گناهِش به گردن کسانی است که کنار نشسته‌اند و در راه حرکت عمومی مردم سنگ‌اندازی و تفرقه‌افکنی می‌کنند. این گناهی است سنگین که نسل‌های آینده آن را بر ایشان نخواهند بخشود. اتحاد و اتفاق ملی برای نجات کشور ضرورتی تاریخی است. آنچه من در این زمینه تا کنون گفته‌ام به راستی بیان باورهای قلبی و شخصی من است نه تعیین تکلیف برای مردم و قرار گرفتن در مقام قیم ملت. تردیدها را کنار بگذاریم. در کنار یکدیگر بایستیم تا خود رهبر و شکل‌دهنده مبارزات ملی خود باشیم.

خداوند نگهدار ایران باد

رضا پهلوی